

قوم برگزیده خدا

نویسنده: دکتر ابراهیم سعید

متجاوز از چهار هزار سال است که ملت یهود در میان ممالک و سلطنت‌های مختلف و تمدن‌های گوناگون بشر تحت لوای حکومت‌های متعدد ثابت و پابرجا مانده و بطور عجیبی عادات و رسوم و قوانین مخصوص به خود را حفظ نموده است.

اهمیت این قوم

در حقیقت داستان ملت یهود دارای چنان امتیازی است که در تاریخ بشر مثل و مانند ندارد و با وجود اینکه مکرر تحت حکومت‌های جابر و ظالم کمر خم نموده و به ممالک متعدد به اسارت و به بندگی محکوم و به ذلت تن در داده و در اقصی و اکناف عالم پراکنده گردیده است، با این حال طولی نکشیده که چون گل بهاری سر از خاک مذلت و خواری برافراشته و زینت صفحات تاریخ گردیده است. قوم یهود ملتی است قدیمی و هیچ نژاد دیگری از ابنای بشر نمی‌تواند مانند آن قوم تاریخ گذشته خود را بطور صحیح و وضوح نشان دهد. بیشتر ممالکی که امروزه از گذشته درخشان خود و به تاریخ خود افتخار می‌نمایند در برابر تاریخ یهود جوان و ناچیزند و در موقعی که هنوز پرده تاریکی بر صفحات تاریخ تمدن قدیمی‌ترین ملل دنیا کشیده شده بود، ملت یهود ملتی آراسته و دارای تمدن منظمی بوده است. در موقعی که اغلب ملل هنوز به حروف و نوشتن آشنایی کامل پیدا نکرده بودند.

ملت یهود صاحب خط و نوشته‌های عالی و برجسته‌تر از همه دارای کتب آسمانی بود که امروزه همان کتب از تمام کتاب‌ها و نوشته‌های سایر ملل بیشتر در جهان پخش و پراکنده گردیده است. سلطه آشور سپری و فصلل به کومه‌های خاک مبدل شد و مصر عظیم فرعونیان مدت‌ها مستعمره سایر ممالک و امپراطوری روم نیز متزلزل و نابود گردید، ولی این ملت عجیب در میان تمام فاتحین خود زنده و پایدار و در میان خرابه‌های عمومی و اجتماعی سربلند و پابرجا مانده است. با اینکه قرن‌ها در میان سایر ملل پخش و پراکنده و بدون وطن و شاه و حکومت مستقل و محرومیت از پرچم و اتحاد ملی بوده‌اند، با این حال ملیت خود را حفظ و در میان اقوامی که ساکن بوده تحلیل نرفته و تغییری در صفات و عادات و رسوم به خصوص خود نداده است.

برتر از همه هیچ ملتی چون یهود از فیوضات آسمانی و مراحم الهی برخوردار نبوده است. چنانچه در کتاب تورات مسطور است برای عبور ایشان به دریای سرخ شکافته شد (خروج ۱۴: ۲۱ و ۲۲) و رود اردن از جریان باز ایستاد (یوشع ۳: ۱۳-۱۷). در بیابان بطور معجزه‌آسایی تغذیه می‌شدند (خروج ۱۶: ۱۲-۱۶) و به نواختن کرناهای ایشان دیوار عظیم اریحا فرو ریخت (یوشع ۶: ۲۰) و خورشید و ماه از سیر خود موقتاً باز ایستادند تا آنان فرصت بیشتری برای غلبه بر دشمنانشان داشته باشند (یوشع ۱۰: ۱۲-۱۴) و فرشته خداوند برای حفظ حدود ایشان و رهایی آنها از دست لشکریان آشور مأمور گردید و این برتری صراحتاً در سوره بقره آیه ۴۶ مشهود است: «یا بنی اسرائیل اذکر و انعمتی التي انعمت علیکم و انی فضلکم علی العالمین» (ای پسران یعقوب ذکر کنید نعمت‌هایی که انعام کردم بر شما و من تفضیل دادم شما را بر تمام اهل عالم).

از میان این ملت بزرگوارترین و برجسته‌ترین اشخاص و ایماندارانی مثل ابراهیم و راهنما و قانونگذاری چون حضرت موسی و وزرایی دانا و بصیر چون حضرت یوسف در مصر و حضرت دانیال در فصلل و دربار ایران باستان و پادشاهی چون حضرت داوود و شخص عالم و حکیمی چون سلیمان ظهور نمودند. از میان هیچ ملتی به غیر از یهود پیغمبرانی صاحب عزم و پیشگویانی مقتدر چون پیغمبران یهود مثل اشعیا، ارمیا، حزقیال و دانیال و برتر از همه نجات‌دهنده عالم؛ یعنی عیسای مسیح خداوند طلوع و ظهور ننموده است. در قرن اول بعد از میلاد مسیح هیچ اسمی درخشنده‌تر و برجسته‌تر از اسم پولس رسول نیست و در حال حاضر نیز تنها مردمانی که طبق پیشگویی‌های پیغمبران تورات تاریخ آنها ادامه می‌یابد همانا ملت یهود می‌باشد. در حقیقت تاریخ یهود را می‌توان اساس و پایه تاریخ ملل عالم محسوب داشت.

روزی فردریک بزرگ آلمانی از بزرگترین واعظ کشور خود پرسید که می‌خواهم فقط با ذکر یک کلمه که کدام ملل در کتاب مقدس (تورات و انجیل) حق و الهام الهی است به من جواب دهی و واعظ اینچنین جواب می‌دهد: «یهود». هرگاه بخواهیم راز دوام و ثبات ملت یهود را بدانیم جز اینکه فکر کنیم خدای قادر مطلق و متعال نقشه‌ای را برای

ایشان داشته و دارد که انجام دهد فکر دیگری نمی‌توان کرد. همه می‌دانیم که خداوند متعال گاه به گاهی افرادی را برای کارهای به خصوصی انتخاب می‌فرماید. در این صورت اگر مشیت الهی بر این قرار گیرد که ملتی را برای منظور و مقصود معینی برانگیزد بحثی بر آن نیست.

مقصود خدا در انتخاب این قوم

بنابراین با در نظر گرفتن مراتب فوق خداوند ملت یهود را برای انجام مقاصد زیر انتخاب فرمود:

۱- که خدای واحد ذوالجلال را به عالم بشناسانند. چه که در عصر حضرت ابراهیم دنیا به بت پرستی وحشتناکی گرفتار بود و در طول مدت دو هزار سال (از ۱۹۲۱ قبل از میلاد تا تقریباً ۳۰ سال بعد از میلاد) تنها ملتی که از توحید اطلاع داشت همانا ملت یهود بود و این ملت بود که جهانی را که خدایان متعدد عقیده‌مند بودند به خدای واحد یکتا دعوت می‌نمود و اگر امت‌های کلیه جهان با یهود معاشرت نمی‌کردند به وحدانیت خدا آشنا نمی‌شدند.

۲- ملت یهود برای نوشتن و نگاهداری و انتشار دادن کلان خدا انتخاب گردید. چنانکه در رساله به رومیان ۳: ۲۰۱ می‌نویسد: «پس برتری یهود چیست و یا از ختنه چه فایده؟ بسیار از هر جهت، اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.» هر صحیفه و کتابی (به استثنای انجیل لوقا و اعمال رسولان) از تورات و انجیل به وسیله این قوم به رشته تحریر درآمده است. اینان توجه و اهتمام مخصوصی در حفظ و حراست آن مبذول داشته‌اند.

۳- خدای متعال ملت یهود را از آن جهت انتخاب فرمود که از میان ایشان نجات‌دهنده؛ یعنی عیسی مسیح را به جهان ارزانی فرماید.

۴- انتخاب ملت یهود برای این بود که دنیا را از فساد اخلاقی حفظ نمایند. چنانکه به ایشان می‌فرماید: «شما نمک جهانید.» به این نحو که یهود می‌بایستی از فساد اخلاقی عالم بشریت جلوگیری نماید. در صورتی که این ملت معدوم گردد و از بین برود خداوند نسل بشر را نیز از زمین منقطع خواهد فرمود. چنانکه مردم گناهکار را در طوفان زمان نوح هلاک نمود و تنها نوح و خانواده‌اش را در کشتی رحمت نجات بخشید یا چنانکه شهرهای سدوم و عموره را با گوگرد و آتش سوزانیده و لوط را از هلاک شدن حفظ فرمود.

مختصر اینکه نجات ملل عالم و ادامه حیات نسل بشر چه از نقطه نظر اخلاقی و چه از نقطه نظر جسمی منوط به بقا و دوام وجود ملت یهود است. وضع تأسف‌انگیز زمان کنونی جهان در حقیقت نتیجه آن است که یهود خصوصیات اخلاقی خود را (چون نمکی که فاسد گردد) از دست داده و تا زمانی که یهود صفات عالی خداداد خود را باز نیابد سرنوشت دنیا و فساد اخلاقی جهان رو به تزايد خواهد گذاشت و تا موقعی که خدای تبارک و تعالی این نمک فاسد شده را نمکین و ملت یهود را مجدداً ترمیم ننماید سرنوشت جهان و بشر بدتر از این خواهد شد.

برخی از مشاهیر این قوم در عصر جدید

برای اینکه حمل بر اغراق نشود به چند حقیقت زیر توجه فرمایید تا معلوم شود که از بین این ملت چه اشخاص برجسته و خدمتگزارانی برای عالم انسانیت به وجود آمده و اثرات قابل توجهی در تاریخ بشر بجا گذارده‌اند. اگر «لودویک تروپ» یهودی پا به عرصه وجود نمی‌گذاشت مسلماً کشف داروی دیجیتال و خدمات گرانبهایش در بسیاری از بیماری‌های قلبی در علم طب مجهول می‌ماند. هرگاه «کارل کولر» یهودی نبود کوکائین و خدمات گرانبهایش را که داروی نامبرده مدت‌ها در تسکین آلام و دردهای بشری انجام داده شاید تاکنون هم بدست نمی‌آمد. چنانچه «ویدال» و «وی یل» نبود تشخیص و راه و رسم معالجات تیفوئید در گذشته معلوم نبود. هرگاه زحمات و تجسسات عالم شهیر «مینکوسکی» در پیدا کردن انسولین نبود سرنوشت بیماران مبتلا به دیابت چگونه بود؟

امروزه که تمام قرص‌های مسکن و ضد گریپ و سرماخوردگی که به اسم‌های گوناگون در عالم طب عرضه می‌شود. سرچشمه همه آنها از پیرامیدن و آنتی‌پرین بوده که به وسیله دو نفر از بشر دوستان یهودی بنام «اسپیرو» و «فیلرن» کشف و تقدیم جامعه گردیده است. کلرال هیدراته که مدت‌هاست که در تسکین تشنجات و دردهای جامعه خدمات گرانبهایش را انجام داده و می‌دهد کاشف آن «اسکار لیبریخ» یهودی است. «پولیت زر»، «بارانی»، «اتوواربرگ» که هر سه دارای جایزه بین‌المللی نوبل می‌باشند هرگاه کشفیات و خدماتی را که نسبت به جامعه بشریت انجام داده‌اند از

عالم طب حذف کنید چه باقی می ماند؟ «جداسن»، «برونو»، «بلاک»، «اونا»، را از قسمت جلدی و «مندل»، «اوپن حیم» و «کرونیکر» و «بندیک» را از قسمت امراض عصبی، «فرانکل» را از قسمت تخصص در ریه، «اسرائیل» را از قسمت جراحی و «هنل» از قسمت تشریح و...

بسیاری دیگر را از قسمت های دیگر طب حذف کنیم، اساس و اسکلت علم طب از بین می رود و چیز قابل ذکری برای همکاران غیر یهود در عالم طب باقی نمی ماند. همچنین انشتین نابغه شهیر یهودی در عالم فیزیک و ریاضی که کمتر کسی است که به خدمات برجسته این مرد پی نبرده باشد. این مختصر فقط یکی از هزاران خدماتی است که این ملت در عالم بشریت انجام داده و پر واضح است که بدون وجود اشخاص مزبور و انجام خدمات عام المنفعه آنان اوضاع و احوال عالم پزشکی نوع دیگری بود.

وعددهای الهی برای این قوم

قبل از اینکه به تاریخ گذشته یهود پردازیم لازم است این نکته را بدانیم که وعده های الهی که شرح آن بعدا بیان می شود نسبت به کدام ذریت ابراهیم است و برکات و فیوضات الهی شامل حال کدام سلسله از نسل او می باشد، زیرا چنانکه می دانیم ابراهیم را دو پسر بود یکی به نام اسماعیل از کنیز مصری هاجر نام و دیگری اسحاق از زوجه او ساره. برای روشن شدن این مطلب بهترین گواه و مدرک ما همانا کلام خداست که علاقه مندان می توانند کتاب پیدایش؛ یعنی کتاب اول تورات را دقیقاً مطالعه فرمایند. برای اجتناب از طول کلام فقط چند آیه از کلام خدا را یادآور می شود که به خوبی و بطور واضح ثابت می نماید که وعده و وعیدهای الهی به حضرت ابراهیم فقط مربوط به اسحاق و ذریت اوست. در کتاب پیدایش ۱۷: ۱۹ مسطور است: «خدا گفت به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زایید و او را اسم اسحاق بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریت او بعد از او عهده ای ابدی باشد» و می فرماید: «لیکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید» (پیدایش ۱۷: ۲۱).

باز در کتاب پیدایش ۲۱: ۱۲ مکتوب است: «زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد» و ۲۲: ۱۸ همان کتاب می فرماید: «و از ذریت تو جمیع امت های زمین برکت خواهند یافت»، پولس رسول نیز توضیح می دهد: «و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند، بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهد شد؛ یعنی فرزندان جسم فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می شوند» (رومیان ۹: ۷ و ۸). اکنون که از آیات مذکور به خوبی معلوم شد که برکت وعده به نسل و ذریت ابراهیم از اسحاق خواهد بود اینک به کمک الهی مختصراً به شرح احوال و چگونگی گذشته، حال و آینده قوم یهود می پردازیم.

تاریخ مختصری از اوضاع این ملت قبل از میلاد

در حدود یک هزار و نهصد سی و شش سال قبل از میلاد و یا چهارصد و دوازده سال پس از طوفان نوح خداوند ابراهیم را از اردوی کلدانیان بیرون خواند تا او را پدر امتی جدید نماید. چنانکه در کتاب پیدایش ۱۲: ۱-۳ مکتوب است: «خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود و مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آنانی که تو را ملعون خوانند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت». فراموش نشود که وعده فوق شرطی نبود و بعداً در هیچ جایی از کتاب مقدس ملغی و منسوخ نشده است. ابراهیم شصت ساله بود وقتی خدا او را خواند و او مدت پانزده سال در هران توقف نمود تا موقعی که پدرش که شخص بت پرستی بود مرد و بعد از او به طرف زمین موعود حرکت کرد. خداوند بیش از ده مرتبه خود را بر ابراهیم ظاهر ساخت. وعده های خداوند به ابراهیم به تدریج صورت تکامل یافت مثلاً در «اور» وعده زمینی داده شد و اینکه ذریتش امتی بزرگ خواهد شد (طبق کتاب پیدایش ۱۲: ۱ و ۲).

در شکیم وعده خداوند طبق همان فصل آیه ۷ این بود که: «به ذریت تو این زمین را می بخشم». در بیت ایل مطابق کتاب پیدایش ۱۳: ۱۵ و ۱۶ خداوند می فرمایند: «زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد ذریت تو نیز شمرده شود». وعده که در بلوطستان ممری طبق پیدایش ۱۵: ۵ داده شده این است: «و او را بیرون آورده گفت اکنون به سوی

آسمان بنگر و ستارگان را بشمار هر گاه آنها را توانی شمرد؟ پس به وی گفت ذریت تو چنین خواهد بود» و می‌فرماید: «در آن روز خداوند با ابراهیم عهد بست و گفت این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده‌ام» (پیدایش ۱۵: ۱۸)، باز در زمین موریاء مطابق کتاب پیدایش ۲۲: ۱۶-۱۸ خداوند می‌فرماید: «به ذات خود قسم می‌خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی هر آینه تو را برکت دهم و ذریت تو را کثیر سازم مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد و از ذریت تو جمیع امت‌های زمین برکت خواهند یافت.»

وعده‌های فوق را خداوند بدون قید و شرطی با اسحاق پسر ابراهیم طبق کتاب پیدایش ۲۶: ۲-۵ به این نحو تایید می‌فرماید: «و خداوند بر وی ظاهر شده گفت در مصر ساکن نشو، بلکه به زمینی که به تو می‌گویم ساکن شو. در این زمین توقف نما و با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو تمام زمین را برکت می‌دهم و سوگندی را که با پدرت خوردم استوار خواهم داشت و ذریت تو مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم و تمام این زمین‌ها را به ذریت تو بخشم و از ذریت تو جمیع امت‌های جهان برکت خواهند یافت.» همچنین وعده را طبق کتاب پیدایش ۲۸: ۱۵-۱۰، به نوه ابراهیم؛ یعنی یعقوب تایید می‌فرماید: «به موضعی (یعقوب) نزول کرده و در آنجا شب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته زیر سر خود نهاد و در همانجا خوابید و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین بر پا شده که سرش به آسمان می‌رسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می‌کنند.

در حال خداوند بر سر آن ایستاده می‌گوید: «من هستم خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحق. این زمین را که تو بر آن خوابیده‌ای به تو و ذریت تو می‌بخشم و ذریت تو مانند غبار زمین پر خواهند شد و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت و اینک من با تو هستم و تو را در هر جایی که روی محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین باز آورم، زیرا تا آنچه به تو گفته‌ام بجا نیآورم تو را رها نخواهم کرد.» وقتی که ذریت ابراهیم از هفتاد تن تجاوز کرد و برای آنکه پیشگویی خداوند مبنی بر اینکه ذریت‌اش در زمین دیگری غریب و برای مدت چهار صد سال مظلوم خواهد شد (پیدایش ۱۵: ۱۳ و ۱۴)، تحقق پذیرد و برای جلوگیری از اینکه مبدا ایشان در زمان اسارت خود با زناشویی با غیر آلوده گردند و نیز فرصت کافی داشته باشند که تدریجا ملتی را تشکیل دهند خداوند با فرستادن یوسف به مصر و تهیه آذوقه برای موقع قحطی که به زودی دامنگیر زمین می‌شد، راه را به منظور ترک زمین کنعان و رفتن به مصر برایشان هموار ساخت.

مرحله مهم بعدی در تاریخ قوم بنی‌اسرائیل همانا شرحی است که در سفر خروج مندرج است؛ یعنی وقتی که دوره بندگی ایشان در مصر سپری و ایام آزادی ایشان فرا رسید خدا اراده فرمود که ایشان در منت‌های فشار و ظلم مصریان قرار گیرند، چون از شدت ظلم و تعدی مصریان به ستوه آمدند، نزد خداوند به استغاثه پرداختند، خدا موسی را برای رهایی ایشان برگزید و یک سال پس از رهایی ایشان از مصر در بیابان شریعت به ایشان عطا شد. با دستور خدا خیمه را برپا نمودند و قوانین و مقررات قربانی و عبادت شروع گردید، ولی موقعی که در آخر سال به شهر قادش رسیده و از پیش رفتن و متصرف شدن زمین موعود خودداری نمودند خداوند ایشان را در بیابان تنبیه نموده مدت چهل سال آنان را در بیابان به حال آوارگی واگذاشت، ولی با وجود این تنبیه هنوز بطور معجزه‌آسایی خوراک و پوشاک به آنان عطا می‌فرمود و آنان را در روز به وسیله ستون ابر و در شب به وسیله آتش در بیابان هدایت می‌فرمود.

پس از خاتمه چهل سال آوارگی، تحت پیشوایی یوشع از رود اردن عبور و به زمین موعود وارد و آن را تصرف نمودند. بعد از آن دوره سوم از تاریخ ملت یهود شروع می‌شود؛ یعنی عصر داوران که چهار صد و پنجاه سال به طول انجامید و چون بنی‌اسرائیل با طرز حکومت داوران قانع و راضی نبودند میل داشتند مانند سایر ملل دارای پادشاهی باشند به حضور سموئیل رفته درخواست نمودند که پادشاهی را برای ایشان تعیین و نصب نماید، ولی این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد و سموئیل نبی نزد خداوند دعا کرد و خداوند به سموئیل فرمود: «آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند، بلکه مرا ترک نمودند تا برایشان پادشاهی ننمایم» (اول سموئیل ۸: ۷).

سموئیل از رسم و رفتار پادشاه که چگونه با ایشان و اولاد ایشان رفتار خواهد کرد ایشان را آگاه ساخت، ولی متنبه نشده شاوول را بر خود نصب نمودند و این آغاز دوره چهارم محسوب می‌گردد. شاوول چهل سال بر بنی‌اسرائیل

پادشاهی کرد. پس از آن سلطنت به شخص برگزیده‌ای از طرف خداوند؛ یعنی حضرت داوود رسید که او هم چهل سال پادشاه بود و بعد از آن سلیمان پسر داوود به پادشاهی رسید و زمان سلطنت او نیز چهل سال بود. در زمان سلطنت سلیمان اولین هیکل در اورشلیم بنا شد. سلطنت سلیمان بس عالی و مجلل بود، ولی در نتیجه ازدواج وی با زنان متعددی از ملل بت پرست و غیریهود، وی اجازه داد که عبادت اصنام در اورشلیم راه یابد و این باعث مقدمه سقوط ملت یهود گردید. پس از مرگ سلیمان (۹۷۵ سال قبل از میلاد مسیح) پادشاهی یهود منقسم شد. رجبام اسباط یهودا و بنیامین را با اورشلیم و هیکل نگاه داشت و یربعام که قانونا وارث تخت سلیمان نبود بر ده سبط دیگر پادشاه شد و پایتخت خود را در سامره قرار داد. منقسم شدن سلطنت باعث تزلزل و سقوط دائمی آن گردید به نوعی که در سال ۷۲۱ قبل از میلاد مسیح ده سبط نامبرده که اسرائیل نامیده می‌شد به اسیری آشور رفتند و دو سبط دیگر که به اسم یهودا نامیده می‌شد صد سال بیشتر دوام نموده و در سال ۶۰۶ قبل از میلاد مسیح اینها نیز به اسیری به فصلل برده شدند و اورشلیم به وسیله نبوکد نصر پادشاه در سال ۵۷۸ قبل از میلاد مسیح خراب گردید و به این نحو این سلطنت‌ها (که به وسیله یک سلسله از انبیا و اولیای بزرگوار دقیقا گزارش شده) خاتمه پذیرفت.

از آغاز اسارت سبط یهودا و خرابی شهر اورشلیم یک دوره طولانی شروع می‌شود که هنوز هم ادامه دارد و به اصطلاح کلام خدا «عصر و زمان امت‌ها» نامیده می‌شود که بطور وضوح در کتاب دانیال پیغمبر بیان شده است. دوره پنجم از تاریخ یهود در سال ۵۳۶ ق. م؛ یعنی وقتی که ۷۰ سال اسیری ایشان طبق پیشگویی ارمیای نبی (۲۵: ۱۱) منقضی شد شروع می‌شود و چهل هزار از ایشان به اورشلیم برگشتند تا شهر و هیکل را بنا نمایند و بنای مجدد هیکل و تقدیس آن بیست سال طول کشید و دیوارهای شهر نیز پس از هفتاد سال دیگر یعنی ۴۴۵ ق. م. مجددا برپا گردید. در عین حال که یهودیان اجازه یافتند به زمین خود مراجعت نمایند، ولی هرگز مقام و عظمت اولیه خود را احراز ننمودند. آنها مجبور بودند که همواره در امر و نهی فاتحین متعدد در زمین خود مطیع و فرمانبردار باشند، ولی بیشتر اوقات فرمانروایان ایشان از قوم یهود انتخاب می‌شدند تا آنچه به زبان انبیا پیشگویی شده بود استوار گردد که: «عصا از دودمان یهود تا آمدن شیلو قطع نخواهد شد».

در سال ۱۶۸ ق. م. انتیاقوس پادشاه روسیه فلسطین را از مصر جدا کرد و دوباره اورشلیم را تسخیر و غارت نمود و هیکل را با منت‌های بی‌احترامی بست و ملت یهود را بطور ظالمانه تعقیب نمود و به نوعی آنان را تحت شکنجه قرار داد که ایشان به ستوه آمده با سرپرستی یک نفر یهودی غیور بنام «مکییز» علم طغیان برافراشتند و این طغیان از سال ۱۶۶ تا سال ۴۰ قبل از میلاد مسیح به طول انجامید. در سال ۶۳ ق. م. یهودیه در سلطه روم قرار گرفت و امپراطوری روم برای مدت ۶۰ سال پنجه خود را بر زمین مقدس قرار داد. در سال ۵ ق. م. خیلی از یهودیان ایمانداران و معتقد به نبوات و پیشگویی‌های پیغمبران بودند و اطلاع داشتند که طبق نبوت دانیال پیغمبر (۹: ۲۵) ظهور ماشیح بسیار نزدیک است بیش از پیش به هیکل رفت و آمد می‌نمودند و منتظر تسلی اسرائیل طبق (لوقا ۲: ۲۵ و ۲۶) بودند.

در ماه دسامبر همان سال ماشیح در بیت لحم متولد شد. شبانان به زیارت او آمدند و چند هفته بعد شخصی شمعون نام و زنی نبیه به اسم حنا به راهنمایی روح القدس در هیکل از او دیدن نمودند و دانایان از مشرق به عبادت او شتافتند. با دستور خدا عیسیای مسیح را که طفلی بود به مصر برده و سپس به ناصره مراجعت نمودند و دوره صباوت خود را در آنجا گذرانیده و در سی سالگی در کنار نهر اردن ظاهر و به وسیله یحیای تعمید دهنده تعمید یافت و با موعظه و معجزات دوران خدمت خود را شروع کرد. «به نزد خاصان (یهود) خود آمد و خاصانش او را به ماشیح بودن نپذیرفتند» (یوحنا ۱: ۱۱). می‌گوید: «بلکه با امت‌ها؛ یعنی رومیان برای مصلوب نمودن خداوند پرجلال همدست شدند و در نتیجه این بی‌ایمانی هفتاد سال بعد از میلاد آرتش روم به فرماندهی تیطس به اورشلیم حمله‌ور شده هیکل را خراب و ملت یهود در میان ملل عالم پراکنده گردید».

وضع و حالت این ملت بعد از میلاد مسیح

کفیری که پس از مصلوب شدن مسیح حاصل آنان شد

پس از مصلوب نمودن ماشیح غم و بدبختی یهود شروع شد، چنانکه طبق (متی ۲۷: ۲۵)، «خون او بر ما و فرزندان ما باد»، این پیشگویی بطور کامل و بدون کم و کاست به وقوع پیوسته است. پنجاه سال بعد از میلاد در اثر کشمکش که یهودیان با رومیان داشتند سی هزار نفر از ایشان در اورشلیم کشته شدند، ولی بدترین بدبختی ایشان در سال ۶۶

بعد از میلاد موقعی که «گسی اس فلرس» حاکم یهودیه بود پیش آمد و به قدری ظلم و شقاوت حاکم فوق‌الذکر طاقت‌فرسا بود که ناچار قوم یهود علم‌طغیان برافراشت و «وسپسین» به همراهی پسرش تیطس با شصت هزار سرباز از طرف «نیرو» مأمور خوابانیدن شورش ایشان شد و با آنکه در برابر این نیرو «جزفس» در شمال جلیل سنگربندی نمود، ولی لشکر رومیان پس از اینکه آنها را چهل و هفت روز محاصره نموده و چهل و هفت هزار نفر از ایشان را کشتند و جلیل و ساکنانش را به انقیاد خود درآوردند.

در این وقت نظریه پیش آمد فوت «نیرو» «وسپسین» به روم فرا خوانده شد و از این نقطه نظر یهودیه و اورشلیم از تعرض این جنگ مصون ماند، ولی پس از پادشاه شدن «وسپسین» او پسر خود را برای تسخیر و انقیاد اورشلیم به سرزمین مقدس روانه نمود. در آوریل سال هفتاد بعد از میلاد مسیح ارتش روم به تعداد یکصد هزار نفر علیه یهود به سوی اورشلیم حرکت نمودند و در این موقع شهر اورشلیم آنطور که باید و شاید برای دفاع حاضر نبود و حتی توانایی محاصره ماندن را هم نداشت، ولی چون با سه دیوار احاطه و با نود برج محافظت می‌شد چهار ماه مدت محاصره به طول انجامید و در این مدت رومیان لاینقطع با قطعات سنگهای بزرگ که به وسیله منجنیق پرتاب می‌شد دیوارهای شهر را تحت سنگ باران دائمی قرار داده بودند.

در داخل شهر قحطی شدیدی حکمفرما بود و زنان خوراک را از دست شوهران و اطفال از دست والدین و مادرها از دست کودکان خود می‌ربودند و برخی از مادران حس شفقت مادری را فراموش کرده از شدت گرسنگی به کشتن و پختن و خوردن جگر گوشه‌های خود مبادرت می‌نمودند. آنهایی که از گرسنگی به ستوه آمده و از شهر فرار می‌کردند به سرنوشت بدتری دچار می‌شدند و در بیرون دیوارهای شهر به امر تیطس برای عبرت سایرین به دار آویخته می‌گشتند. در اینجا بی‌اختیار به یاد پیشگویی مسیح خداوند و چشمان گریان او می‌فتم (لوقا ۱۹: ۴۱-۴۴). بالاخره در روز پنجم ماه اوت هفتاد سال بعد از میلاد مسیح قشون روم برج آنتونیا را ضبط و از این راه به نزدیکی هیکل رخنه نمودند و هر چند تیطس به سربازانش امر کرده بود که هیکل را که در نظر خود رومیان نیز از شاهکارهای صنعت به شمار می‌رفت خراب نکنند با این حال سربازی مشعل سوزانی را در قسمت درب ورودی پرتاب نمود و در اثر آتش‌سوزی شدیدی که رخ داد هیکلی که بدست یاری هیرودیس ساخته شده بود به کلی نابود گردید و آنچه باقی ماند فقط سنگهایی بود که هیکل بر آن برپا شده بود.

جزفس می‌گوید که در این محاصره یک میلیون یهودی هلاک و نود و هفت هزار باقی مانده که از مرگ گریختند اسیر شدند رومیان برای خودنمایی و غرور فتحی که نصیبشان شده بود بهترین و قشنگترین جوانان را برای تجلیل فتوحات خود به اسارت به روم بردند و به این بردند و به این نحو پیشگویی دانیال پیغمبر که می‌فرماید: «بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت» به ثبوت رسید (دانیال ۹: ۲۶). در عین حال که خراب شدن اورشلیم به وسیله تیطس باعث شد که یهود پخش و پراکنده شوند، ولی با وجود آن بدبختی ایشان خاتمه نیافت. در ۶۵ سال پس از واقعه فوق؛ یعنی در سال ۱۳۵ بعد از میلاد که یهود تا اندازه‌ای به ترمیم حال خود پرداخته بود توانست مجدداً علیه روم قد علم کند، ولی در این موقع «هدرین» رومی در جنگ که سه سال و نیم به طول انجامید پانصد و هشتاد هزار نفر از ملت یهود را به قتل رسانید.

فلسطین را به مت‌ها درجه ویران ساخت و حتی زمین مسکونی صهیون را شخم نمود و پیشگویی میکای نبی که در ۸۸۵ سال پیش نبوت کرده بود به ثبوت رسید که می‌فرماید: «بنابراین صهیون به سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده‌های سنگ و کوه خانه به بلندی‌های جنگل مبدل خواهد گردید» (میکا ۳: ۱۲). حتی شهر تازه‌ای را هم که در محل اورشلیم بنا نمود به روی ملت یهود بست و نمی‌گذاشت که به آن نزدیک شوند. از آن به بعد شماره یهودیان در فلسطین بسیار تقلیل یافت. در سال ۳۶۲ بعد از میلاد «ژولین» امپراطور روم تصمیم گرفت که دیوارهای اورشلیم را بنا کند و به این طریق پیشگویی را که از خداوند برای خرابی اورشلیم شده بود تکذیب و باطل نماید و چنانچه در تاریخ مسطور است از میان خرابه‌ها آتش خداوند بیرون جسته و کافران را هلاک نمود.

در فاصله بین تعدیات «هدرین» و «کنستانتین» ملت یهود با وجود اینکه در غربت و تحت سلطه امپراطوری روم زیست می‌کرد باز تا اندازه‌ای موفقیت حاصل نموده و نشو و نما می‌کردند و حتی در اذیت و آزار مسیحیان و کلیساهای اولیه شرکت می‌نمودند، ولی مسیحی شدن کنستانتین در سال ۳۱۲ بعد از میلاد نقشه را تغییر داد و پس از آن ملت یهود

ملتی محکوم و تحت شکنجه و آزار دائمی بوده و اولیای رومی ایشان از آنها نفرت نموده و حق آنان را تضییع و آنها را لاینقطع از نقطه به نقطه دیگر می‌راندند، ولی با وصف تمام مراتب فوق اجازه داشتند که به آیین و مذهب خود متمسک باشند. بدبختی فوق تا سال ۱۰۹۶ بعد از میلاد یعنی تا زمان جنگ مقدس ادامه داشت و این مصیبت و فلاکت تا مدت‌ها پس از پروتستان‌ها در اروپا نیز به حال خود باقی بود.

صدمات دیگری که به این قوم وارد آمد

از انگلیس

در سال ۱۰۲۰ بعد از میلاد «کانوت» کلیه یهودیان را از انگلستان بیرون راند. در ۱۰۹۶ یک نوع جنگ مقدس شروع شد به این معنی که کلیه یهود ساکن اروپا هرگاه تعمید نمی‌گرفتند و مسیحی نمی‌شدند قتل عام می‌شدند. هنری دوم در برابر مصارفاتی که در راه منظور فوق نموده بود یهود را به پرداخت شصت هزار لیره غرامت محکوم نمود. در سال ۱۱۸۹ بعد از میلاد ریچارد اول مردم را به قتل و غارت یهود برانگیخت و خانه‌ای از یهود در لندن باقی نماند که از کشتار یا غارت مصون بماند. سال بعد از آن فاجعه هولناک «یرک کاسل» پیش آمد که درگیر و دار «رابی» یهود با پانصد تن از پیروانش در «یرک کاسل» محاصره نمودند و چون امید رهایی و نجات برای ایشان میسر نبود به کشتار و نابود نمودن یکدیگر پرداختند و آخرین کسی که می‌بایستی خود را نابود سازد همانا «رابی» فوق‌الذکر بود که در لحظه آخر قلعه را آتش زده و خودکشی نمود و همین که محاصره‌کنندگان وارد شدند دیدند که اجساد آنان چون قربانی که بر مذبح قرار گرفته باشد بر روی هم انباشته و خودنمایی می‌کند. تا سال ۱۲۷۲ بعد از میلاد همیشه شخص اول انگلستان ادعا می‌کرد که یهود و کلیه دارایی ایشان متعلق به شخص اوست و موقتا چند صباحی ایشان را به حال خود وامی‌گذاشت تا ثروت و ذخیره گرد آورند و پس از آن غفلتا آنها را مثل اسفنجی تر به نفع خود می‌فشرد. ادوارد اول تمام یهود را که متجاوز بر ۱۶۵۰۰ تن می‌شدند از مملکت خود راند و می‌گویند که برای مدت چهار صد سال حتی پای یک فرد یهودی با خاک انگلستان تماس پیدا نکرد.

از فرانسه

در سال ۱۳۰۶ در صبحی که یهود برای یادبود خراب شدن اورشلیم روزه‌دار بودند غفلتا تمام ایشان را از زن و مرد و بچه به تعداد یکصد هزار تن که در فرانسه ساکن بودند از هستی ساقط و دار و ندار آنان را به نفع خزانه دولتی ضبط و خودشان را از مملکت بیرون راندند. پس از انقضای مدت ده سال آنها را اجازه مراجعت دادند باز طولی نکشید که برخی از پیشوایان متعصب مذهبی فرانسه هزاران تن از آنان را تلف نموده و در به در ساختند. در ۱۶۸۳ امریه صادر شد که کلیه یهودیان باید فرانسه را ترک گویند، ولی در ۱۷۲۳ لوئی پانزدهم مجددا اجازه داده شد که یهودیان دارای ملک و علاقه در فرانسه بشوند.

از آلمان

در سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ بعد از میلاد مسیح با شیوع طاعونی که تمام اروپا را در بر گرفت در حدود یک چهارم ساکنان آن را نیست و نابود ساخت. ملت یهود را که تحت قوانین صحنی کتاب لاویان زیست می‌نمودند کمتر مبتلا نموده و مرگ و میر ایشان فوق‌العاده کمتر از سایرین بود آلمانی‌ها وقتی متوجه این قسمت شدند سؤظنی بر ایشان عارض شد و گمان بردند که شاید ملت یهود با آلوده نمودن چاه‌ها و منابع آب‌ها باعث بروز طاعون شده‌اند. حتی برخی از آلمانی‌ها مردم را شورانیده اظهار نمودند که ما ترکیباتی از رنگ و بسته‌هایی از دوا و اشخاصی را که حامل این قبیل اشیای مسموم کننده می‌باشند به وضوح دیده‌ایم. نتیجه این شد که یک عده اشخاص متعصب در آنجا جمع شده مردم را به قتل و کشتار و سوزانیدن یهودیان در دیگهای آب جوش و آتش ترغیب نمایند و تصمیم گرفتند که کلیه یهودیانی را که حاضر به قبول مسیحیت نمی‌شدند قتل عام نمایند. در «استرازبورگ» یک عده دو هزار نفری را بر روی چوب بست خیلی بزرگی قرار داده و آتش زدند. برخی دیگر را به تهمت اینکه بچه‌های مسیحیان را دزدیده‌اند و به جای بره عید فصیح ذبح نموده یا آنکه نان‌های مقدس عشای ربانی را دزدیده و با کارد سوراخ سوراخ نموده‌اند محکوم به انواع شکنجه می‌نمودند. در سال ۱۵۶۰ بعد از میلاد، آنان را از شهر پراک بیرون راندند و طولی نکشید که در استانبول سه هزار خانه در محله یهودی‌نشین را آتش زدند و دارایی آنان را که بیش از پنجاه میلیون کراون (ربع لیره) بود ضبط نمودند.

از اسپانیا

یکی از وسایل شدید برای تهدید و ترساندن یهود بازپرسی سختی بود که نسبت به آنان عمل می نمودند. برخی اوقات صدها مرد و زن از ایشان نابود و ناپدید می شدند مثل اینکه اصلا زمین در زیر پاهای ایشان باز و ایشان را بلعیده است. بعضی از ایشان که از مرگ آنی رستند و پس از مدت زمانی در میان جامعه ظاهر می شدند نظر به طول زمانی که در زیرزمین های تاریک و مرطوب حبس شده بودند، با رنگ های زرد و لاغر و مریض یا نیمه مجنون دیده می شدند و بسیاری را دسته دسته قبل از سوزانیدن در کوچه ها گردش می دادند شاید از عقیده خود منصرف گردند. برخی دیگر را که در دادگاهی محکوم می شدند از راه های زیرزمینی به اتاقی وارد می نمودند که در آن اتاق مجسمه بزرگ زنی از آهن وجود داشت و با فشار دادن دگمه شکم این مجسمه که از میله ها و میخ های برجسته پر بود باز می شد و همین که شخص محکوم را در آن قرار می دادند شکم مجسمه به هم آمده و میخ ها و میله ها که همه از خون بیچارگان قرمز و زنگ خورده بود به بدن محکوم بدبخت فرو رفته و او را به بدترین وضعی به دیار نابودی رهسپار می نمودند.

همین که از فوت محکوم یقین حاصل می شد شکم مجسمه باز شده و قربانی خود را با خود در چاه عمیقی که در زیر آن آلت قتاله همچون گوری خوفناک دهن گشاده بود فرو می برد و سرنوشت بدبخت دیگری بدین وضع فجیع شروع می شد. در سال ۱۴۹۲ بعد از میلاد «فردیناند» و «ایزابلا» فرمانی برای بیرون کردن یهود از اسپانیا صادر نمودند. یک نفر یهودی با پیشنهاد مبلغ ششصد هزار کراون (ربع لیره) لغو این فرمان را خواستار شد. پادشاه و ملکه اسپانیا می خواستند موافقت نمایند که غفلتا یکی از پیشوایان بزرگ مذهبی اسپانیا بنام «ترکمداد» با وقار تمام به حضور اولیای دولت حاضر و صلیبی را که در دست داشت بلند نموده و فریاد زد: «بدانید کسی را که یهودای اسخریوطی به سی پاره نقره تسلیم نمود، اکنون شما می خواهید او را به قیمت بالاتری بفروشید و اینطور صورت معامله خود را به خدا بدهید.» با گفتار خشن وی لرزه بر اندام حضار که اشخاص برجسته مملکت بودند افتاده و در نتیجه حکم اخراج یهود از کشور اسپانیا داده شد. بالاخره برای رفتن ایشان چهار ماه مهلت دادند، ولی در تمام این مدت ملت یهود بلا تکلیف بوده نمی دانستند به کجا بروند، زیرا هیچ کشوری برای قبول آنان حاضر نبود. بالاخره بعضی از آنان را سوار کشتی نموده به صوب آفریقا برده فروختند و برخی دیگر به ایتالیا اعزام شدند. زحمات و مشقاتی را که در این موقع تحمل کردند خارج از طاقت و بیان است. تا دویست سال پس از این واقعه یعنی تا تاریخ ۱۶۸۰ بعد از میلاد هنوز احساسات اسپانیا نسبت به یهود به همان طریق اولیه خود باقی ماند و تغییری نکرد.

طلیحه سعادت

هرگاه به تاریخ مراجعه شود ملاحظه می گردد که قرن ها این ملت بدبخت تحت شکنجه و آزار این و آن قرار می گرفتند، ولی بالاخره این شب سیاه بختی پایان یافته و با قانونی که در انگلستان برای قبول آنها به عنوان رعیت در سال ۱۷۵۳ میلادی گذرانیده شد صبح سعادت آنان آغاز گردید و مهم تر از این وقتی که آمریکا در سال ۱۷۷۶ به آزادی خود نائل آمد رفاهیت و آسایش یهود بیشتر تقویت یافت. تا قبل از جنگ عالمگیر دوم به استثنای یهودیانی که در روسیه می زیستند مابقی که در سایر ممالک بودند نسبتا از نعمت آزادی و رفاه بهره مند و برخوردار بودند، ولی طولی نکشید که با شعله ور شدن جنگ عالمگیر اخیر دولت آلمان و همدستانش رفتاری را نسبت به یهودیان کردند که تاریخ بشر نظیر آن را به خاطر ندارد. قتل و غارت، تبعید و بدبختی که در این جنگ دامنگیر آنان شد شرحی جداگانه و کتابی علی حده می خواهد که کمترین گوشه ای از خواری، مذلت، مسکنت و در به دری آنان را بیان نماید. با وصف کشتار عظیمی که در جنگ دوم جهانگیر که در آلمان نازی توسط «ایشمن» و امثال وی بر یهود وارد آورد، تعجب آور است که امروز همان آلمان علی رغم مخالفت های بسیاری از ممالک عربی برای به رسمیت شناختن دولت اسرائیل مبادرت می نماید چیزی نیست مگر دست و نقشه خدا برای اقلیت یهود.

واقعا راز و معجزه که این ملت با وصف مراتب فوق دوام آورده و زنده و جاوید مانده است دو دلیل عمده دارد:

۱- قوانین و رسومات ملی ایشان که آنان را حتی المقدور از امراض محفوظ و احساسات شهوانی جسمی و روحی آنان را نگاهداری و در نتیجه ضامن استقامت و دوام ذریه ایشان گردیده است.

۲- امید غریزه ملی ایشان است که در میان خوشبختی ها و ناکامی ها آن را حفظ کرده و امید را سرلوحه زندگانی خود ساخته اند و این امید و ایمان همانا امیدواری طلوع «ماشیح» است که در میان تمام ادوار تاریخ تاریک یهود چون ستاره صبح فروزان و عالم تاب بوده است و امید به «ماشیح» همواره فکر این ملت را به سوی صبح سعادت و نیکبختی و

طلوع آفتاب عدالت معطوف داشته است که پس از ظهور او تمام این مصائب خاتمه می‌یابد و دوره آسایش و شادکامی هزار ساله شروع و صلح و عدالت کلیه سطح زمین را چنانچه آب دریا را پوشانیده است بپوشاند. در این ایام یهود مانند دوره موسی در بیابان نه دارای ستون ابری است در روز و نه شعله «سکینه» در شب و نه مذبح‌ها و نه قربانی‌ها و نه کهانت عصر گذشته موجود است. فصیح را تقدیس می‌نمایند، ولی بره فصیح ذبح نمی‌شود، روز عظیم فدیة را به یاد می‌آورند، ولی خونی برای عفو گناه ریخته نمی‌شود. تمام قربانی‌ها و تقدیمی‌های مذهبی موقوف گردیده است و نه پادشاهی و نه داوری، نه پیغمبری و نه الهامی از طرف خدا دارند. «اوریم و تومین» جنبه روحی خود را گم کرده ولو آنکه کلام خدا در نظر آنان عزیز است، ولی چشم حقیقت بین نیست.

آخرین و برجسته‌ترین پیشوای ایشان «ماشیح جلیلی» (عیسای مسیح) است، ولی افسوس که او را نپذیرفتند، چون آبا و اجداد خود که یوسف را به بیست پاره نقره فروختند (و در عین اینکه او از انظار ایشان مخفی و بر تخت شاهی فرعون نشسته بود) اینان نیز «ماشیح» خود را نپذیرفتند و او را به سی پاره نقره فروختند. غافل از اینکه هر چند او از انظار ایشان پنهان است، ولی بر تخت رحمت الهی جلوس فرموده و برقرار می‌باشد.

پیشگویی‌های کتاب مقدس

علت و سبب تمام بدبختی‌های فوق چیست؟ آیا حقیقتاً یهود ملیت خود را در میان امت‌های جهان گم کرده و یا میان سایر اقوام تحلیل رفته است؟ آیا دیگر نباید دارای مملکتی از خود باشد و یا دارای پادشاهی و وطنی و پایتختی گردند؟ آیا گمان نمی‌کنید که تمام این پیشامدها به وقوع پیوستن پیشگویی حضرت هوشع نبی است که در ۳: ۴ می‌گوید: «زیرا که بنی اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون «ایفود و ترافیم» خواهد ماند.» آیا این نیست که طبق فرمایش لوقا ۲۱: ۲۴ می‌فرماید: «و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت‌ها خواهد شد تا زمان‌های امت‌ها به انجام برسد.» ملاحظه فرمایید که پولس حواری در رساله به رومیان ۱۱: ۲۵ و ۲۶ چه می‌فرماید: «زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سر بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امت‌ها در نیاید سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که از صهیون نجات‌دهنده ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب بر خواهد داشت.» بنابر مراتب فوق معلوم می‌گردد که طایفه بنی‌اسرائیل در میان سایر ملل تحلیل نرفته و نخواهد رفت، بلکه بایستی مقام عالی و برتری خود را در میان ملل عالم بدست آورد.

در رساله به رومیان ۱۱: ۱ پولس رسول به طریق سوال می‌فرماید: «آیا خدا قوم خود را رد کرد؟» بعد به وسیله هدایت روح جواب می‌دهد (آیه دوم همین فصل) خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود رد نفرموده است. باز سؤال می‌فرماید: «آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ یعنی چنان لغزش خوردند و افتادند که برای ایشان برخاستن نباشد؟ مجدداً جواب می‌دهد: «حاشا، بلکه از لغزش ایشان نجات به امت‌ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد.» با مراتب فوق دو چیز آشکار می‌شود. اول اینکه یهود لغزش خوردند تا امت‌ها فرصت نجات را پیدا کنند. دوم اینکه وقتی یهود نجات امت‌ها را مشاهده نمودند خود به غیرت آیند. باری هرگاه خدا آنان را به دور انداخت چرا مجدداً لازم آمد که آنها را به غیرت آورد؟ پولس حواری اضافه می‌کند: «پس چون لغزش ایشان دولتمندی امت‌ها چند مرتبه زیاده‌تر پری ایشان خواهد بود.» به عبارت دیگر هرگاه لغزش یهود برکت جهان شد چقدر بالاتر وقتی ملت یهود مجدداً برخاسته و مقام عالی و اولیه خود را در میان اقوام احراز نماید برکت و فیض بی‌نهایت به سایر ملل غیریهود خواهد رسید. مجدداً در آیه ۱۵ می‌فرماید: «زیرا اگر رد شدن ایشان مصالحت عالم شد باز یافتن ایشان چه خواهد شد جز حیات از مردگان؟» یعنی وقتی یهود به سوی خدا بازگشت نمایند مثل قیام یافتن از مردگان خواهد بود، ولی نه قیام فردی بلکه قیام ملی. بعد پولس لحن سخن را تغییر داده و از دو نوع زیتون گفتگو می‌نماید.

یکی را زیتون نیکو و دیگری را زیتون بری می‌نامد. در قسمت زیتون نیکو از بعضی شاخه‌ها (نه همه، چون بقیه به حسب اختیار فیض مانده است) در رومیان ۱۱: ۵ می‌خوانیم: «چنانچه در زمان ایلای نبی هفت هزار باقی مانده بودند که در مقابل اصنام زانو خم ننموده بودند» که بریده شدند صحبت می‌شود. فراموش نشود که ریشه و تنه درخت زنده و باقی مانده بود و در حالی که برخی از شاخه‌های خوب آن قطع شدند، از شاخه‌های زیتون بری در آن پیوند گشت چنانچه در آیه ۱۷ می‌فرماید: «و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی.» به عبارت دیگر زیتون نیکو ریشه‌کن نشد و از بین نرفت به نوعی که زیتون

بری به جایش غرس شود، بلکه ریشه آن زنده و جاوید باقی ماند تا حیات شاخه‌های نیکو و همچنین شاخه‌های بری به وسیله آن تأمین گردد. پس از آن پولس حواری اعضای کلیسای روم را که از امت‌ها بودند و از بی‌نیازی ملت یهود بر خود می‌بالیدند و گمان می‌بردند که مسیحیت ملت یهود را از جا به در برده و جانشین آن گردیده است مورد ملامت قرار داده طبق رساله رومیان ۱: ۱۸-۲۵ می‌فرماید: «بر شاخه‌ها فخر مکن و اگر فخر می‌کنی تو حامل ریشه نیستی، بلکه ریشه حامل توست. پس می‌گویی که شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم. آفرین به جهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش، بلکه بترس، زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود بز تو نیز شفقت نخواهد کرد. پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه کن، اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی. والا تو نیز بریده خواهی شد. اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند باز پیوند خواهد شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر پیوندد، زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی به چند مرتبه زیاده‌تر آنانی که طبیعی‌اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.» با مراتب فوق ملاحظه می‌شود که هرگاه ملت یهود توبه نموده و از بی‌ایمانی برگردند خدای مهربان و متعال حاضر است آنان را در میان ملل عالم به مقام شامخ اولیه بازگرداند.

اینک آینده این ملت

هرگاه ما بخواهیم راجع به آتیه هر ملت دیگری غیر از ملت یهود اظهار نظر نماییم ناممکن و غیر عملی به نظر می‌رسد و چنانچه کسی بخواهد به یک چنین پیشگویی مبادرت ورزد جز تصورات واهی بیش نخواهد بود. در صورتی که ملت یهود این فرق کلی و امتیاز را بر سایر ملل دارد که روح القدس راهنمای تاریخ ایشان بوده و چنانکه تاریخ گذشته ایشان را در کتاب تورات به رشته تحریر درآورده است نقشه آینده ایشان را نیز طرح نموده است. پس وقتی ما بخواهیم نظری به آتیه این ملت بیندازیم هرگز تسلیم اظهار نظر پوچ و واهی شخصی نگردیده‌ایم. همین قدر بر ما لازم است که آنچه را که روح القدس به وسیله انبیا و پیغمبران راجع به آتیه طایفه یهود پیشگویی کرده‌اند با منطق صحیح تحت توجه قرار دهیم تا در درک و فهم این موضوع پی به حقیقت امر و مشیت و حکمت الهی برده و نتیجه صحیحی را بدست آوریم.

بازگشت به حال نخست

چگونگی و حقیقت امر طبق نبوت ارمیای نبی به شرح زیر است: «پس خداوند می‌گوید که ای بنده من نترس و ای اسرائیل هراسان نباش، زیرا اینک من تو را از راه دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رهانید و یعقوب مراجعت نموده در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. زیرا خداوند می‌گوید من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم تلف خواهم کرد، اما تو را تلف نخواهم نمود» (ارمیا ۳۰: ۱۰ و ۱۱). همچنین خداوند می‌فرماید: «و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده در آنها ساکن خواهند شد و تاکستان‌ها غرس کرده شراب آن را خواهند نوشید و باغ‌ها ساخته میوه آنها را خواهند خورد و یهوه خدایت می‌گوید من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده‌ام کنده نخواهند شد» (عاموس ۹: ۱۴ و ۱۵). چنانچه تصور کنیم که این نبوت در موقعی که یهودیان از اسارت فصلل برگشتند به کمال رسید صحیح نیست، چون می‌دانیم که بعد از آن تاریخ از زمین رانده شدند در صورتی که طبق این نبوت وعده از این قرار است: «بار دیگر از زمینی که به ایشان داده‌ام کنده نخواهند شد» و بدین نحو معلوم می‌گردد که این پیشگویی راجع به اصلاح و اعاده اوضاع در آینده است. برگشت از اسارت فصلل، اصلاح اولیه بود، ولی کلام خدا از اعاده حیثیت ثانوی نیز صحبت می‌فرماید.

«و در آن روز (دوره هزار ساله سلطنت مسیح) واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر (مرتبه دوم) دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره‌های دریا باقیمانده باشد باز آورد» (اشعیا ۱۱: ۱۱). هرگاه دقت شود خواهیم دید که فقط یک دفعه از یهود و آن هم در موقعی که از اسارت فصلل خلاصی یافت اعاده حیثیت شده است. به غیر از آن باید انتظار و امید قوی داشته باشیم که نسبت به قوم یهود در آتیه طبق وعده‌های کتاب تورات اعاده حیثیت و احترام شایان توجهی به عمل خواهد آمد. عبور یهود از مصر به کنعان وصول حق به حقدار محسوب نمی‌شد. به عبارت دیگر تا شخص قبلاً مالک ملکی نبوده باشد نمی‌توان ملکیت و تصاحب را به آن اطلاق نمود و چنانچه می‌دانیم ملک فلسطین قبلاً در ملکیت یهود نبود مگر بعد از آنکه هوشع نبی آن را فتح کرد.

جالب اینکه طبق کتاب تورات می‌فرماید مرتبه دوم مهاجرت یهود نه فقط از مشرق (چون برگشت اول از اسارت فصل از مشرق بود)، بلکه از شمال و از تمام ممالک دنیا صورت عمل به خود خواهد گرفت. چنانکه طبق کتاب ارمیای نبی (۱۶: ۱۴ و ۱۵) که می‌فرماید: «بنابر این خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که بار دیگر گفته نخواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد، بلکه قسم به حیات یهوه که بنی‌اسرائیل را از زمین شمال و همه زمین‌هایی که ایشان را به آنها رانده بود برآورد، زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام باز خواهم آورد.» همچنین در می‌فرماید: «مترس زیرا که من با تو هستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود و به شمال خواهم گفت که بده و به جنوب که ممانعت مکن. پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور» (اشعیا ۴۳: ۵-۷)، همچنین در می‌فرماید: «چشمان خود را بر ایشان به نیکویی خواهم انداخت و ایشان را به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده ریشه ایشان را نخواهم کند» (ارمیا ۲۴: ۶).

باز برای اثبات گفته‌های فوق در ارمیا ۳۱: ۳۵ و ۳۶ می‌فرماید: «خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانون‌های ماه و ستارگان را برای شب قرار داده است و دریا را به حرکت می‌آورد تا امواجش خروش نمایند و اسم یهوه صباوت می‌باشد چنین می‌گوید: «پس خداوند می‌گوید اگر این قانون‌ها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زائل خواهد شد تا به حضور من قوم دائمی نباشند.» وقتی که بنی‌اسرائیل مجدداً به زمین خود مستقر گردند کلیه دوازده سبط بنی‌اسرائیل به خداوند رجوع خواهند نمود. چنانچه پولس رسول در رساله به رومیان ۱۱: ۲۶ می‌فرماید: «همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت.» همچنین به حزقیال نبی ۳۷: ۱۱ در دره پر از استخوان‌های خشک گفته شد: «ای پسر انسان این استخوان‌ها تمامی خاندان اسرائیل می‌باشند.» برخی را عقیده بر این است که مقصود از گفتار فوق این است که قبل از سلطنت هزار ساله خداوند تمام ذریت اسرائیل را از مردگان قیام داده و آنها را به زمین فلسطین برخواهد گردانید.

تکیه کلام ایشان بر حزقیال نبی ۳۷: ۱۲ است که می‌فرماید: «اینک من قبرهای شما را می‌گشایم و شما را ای قوم من از قبرهای شما درآورده به زمین اسرائیل خواهم آورد.» در صورتی که اینگونه تعبیر از چند نقطه نظر با حقیقت وفق نمی‌دهد. اولاً زمین فلسطین این قدر بزرگ نیست که گنجایش تمام قیام یافتگان را بدهد در ثانی حقیقت اینکه مقصود از قیام، قیام ملی است و نه قیام از مردگان حزقیال ۱۱: ۳۷ که می‌فرماید: «استخوان‌ها به صدا درآمده می‌گویند استخوان‌های ما خشک شده و امید ما ضایع گردیده و خودمان منقطع گشتیم.» در حقیقت اگر مقصود از کلمه استخوان همانا استخوان مردگان اسرائیل بود واضح است که استخوان نمی‌تواند صحبت کند، بلکه مقصود از ملت افتاده و ملتی که از زمین خود منقطع شده است می‌باشد. به عبارت دیگر فریاد ملتی است که از حق ملیت خود محروم و منقطع شده باشد. دیگر اینکه مقصود از کلمه گور معنی ظاهری آن نیست که می‌خوانیم استخوان‌ها بر روی زمین همواری پخش بودند.

بنابر این با گفتار فوق معلوم می‌گردد که خداوند تصمیم می‌گیرد که قوم خود بنی‌اسرائیل را که در میان ملل عالم در اسارت دفن شده‌اند جمع‌آوری و به زمین موعود خودشان برگرداند. باز برای ثبوت گفتار فوق هیچ‌ذکری از گشودن قبرهایی در زمین اسرائیل نمی‌نماید تا فکر کنیم که مقصود از قیام کبری و قیام تمام مردگان اسرائیل است، بلکه مقصود همانا از اسرائیلیانی است که در میان ملل زنده و پراکنده می‌باشند. پس از آن به حزقیال نبی گفته شد: «یک عصا برای خود بگیر و بر آن بنویس برای یهودا و برای بنی‌اسرائیل و رفقای وی (یعنی سبط یهودا و سبط بنیامین). پس عصای دیگر بگیر و بر آن بنویس برای یوسف عصای افرایم و تمامی خاندان اسرائیل و رفقای وی (یعنی ده سبط دیگر) و آنها را برای خودت با یکدیگر عصا بساز تا در دستت یک باشد و چون ابنای قومت تو را خطاب کرده گویند آیا ما را خبر نمی‌دهی که از این کارها مقصود تو چیست؟ آنگاه به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و اسباط اسرائیل را که رفقای وی هستند خواهم گرفت و آنها را با وی یعنی با عصای یهودا خواهم پیوست و آنها را یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهد شد. پس آن عصاها که بر آنها نوشتی در دست تو در نظر ایشان باشد و به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک من بنی‌اسرائیل را از میان امت‌هایی که به آنها رفته‌اند گرفته ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد و ایشان را در آن زمین بر کوه‌های اسرائیل یک امت خواهم ساخت و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و دیگر دو امت نخواهند بود و دیگر به دو مملکت تقسیم نخواهند شد و...» (۳۷: ۱۵-۲۸).

بنابر مطابق فوق معلوم می گردد که تمام خاندان اسرائیل یعنی دوازده سبط جمع آوری شده طبق حزقیال ۴۸ بر روی زمین خود پخش خواهند گردید. ارمیای نبی ۳: ۱۸ که می فرماید: «و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد» و «و شما را از میان امتها می گیرم و از جمیع کشورها جمع می کنم و شما را در زمین خود خواهم آورد و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد و شما را از همه نجاسات و از همه بت های شما طاهر خواهم ساخت و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور کرده دل گوشتین به شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته آنها را بجا آورید و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود» (حزقیال ۳۶: ۲۴-۲۹).

داوری عادلانه خدا

ولی فراموش نشود که خداوند قبل از آنکه اینان را طبق آیات فوق ارشاد و به راه رستگاری و فلاح راهنمایی فرماید در برابر دادگاه عادلانه خود محاکمه و داوری خواهد نمود به این طریق که در حزقیال نبی ۲۰: ۳۴-۳۹ می فرماید: «و شما را از میان امتها بیرون آورده به دست قوی و بازوی افراشته و خشم ریخته شده از زمین هایی که در آنها پراکنده شدید اید جمع خواهم نمود و شما را به بیابان امتها در آورده در آنجا بر شما رو به رو داوری خواهم نمود و خداوند یهوه می گوید، چنانکه بر پدران شما در بیابان زمین مصر داوری نمودم همچنین بر شما داوری خواهم نمود و شما را زیر عصا گذرانیده به بند عهد در خواهم آورد و آنانی را که متمرّد شده و از من عاصی گردیده اند از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد، لیکن به زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهند دانست که من یهوه هستم.» همچنین در پیرو داوری فوق طبق حزقیال ۲۲: ۱۹-۲۴ می فرماید: «بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید، چونکه همگی شما درد کشیده اید لهذا شما را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود. چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده آتش بر آنها می دمند تا گداخته شود همچنان من شما را در غضب و حدت خشم خویش جمع کرده در آن خواهم نهاد و شما را خواهم گداخت و شما را جمع کرده آتش غضب خود را بر شما خواهم دمید که در میان آن گداخته شوید. چنانکه نقره در میان کوره گداخته شود. همچنان شما در میان آتش گداخته خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه حدت خشم خویش را بر شما ریخته ام.»

همچنین طبق ملاکی ۳: ۱-۴ که می فرماید: «و اینک من رسول خود را (ایلیای نبی طبق ملاکی ۲: ۵) خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می باشید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد؛ یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می باشید. هان او می آید. قول یهوه صباوت این است، اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند کرد و کیست در حین ظهور او تواند ایستاد، زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست و نبی لای را طاهر ساخته ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه برای خداوند به عدالت بگذارند.» همچنین طبق زکریا ۱۳: ۹ می فرماید: «و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می باشد.»

ملت یهود هنوز مصیبت و سختی های فوق الذکر را (هر چند تدریجا شروع شده است) آنطور شاید و باید نچشیده و تحمل ننموده است. در کتاب ارمیای نبی ۳۰: ۷-۴ و کتاب دانیال نبی ۱۲: ۱ آن را «زمان تنگی یعقوب» و مسیح عیسی آن را «زمان آزمایش سخت و مصیبت عظیم» می خواند و مسیح عیسی و ذکر یای نبی پیشامد فوق را مربوط به زمان رجعت مسیح خداوند می دانند. متی ۲۴: ۲۱-۳۱ و زکریا ۱۴: ۱-۱۱). در نتیجه مصیبت عظیم فوق ملت یهود از بیچارگی و بدبختی خود به خدا پناهنده گردیده و اسم او را خواهند خواند، چنانکه در کتاب زکریا ۱۲: ۱۰ می فرماید: «و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت.»

در این موقع است که مسیح خداوند به اورشلیم رجعت خواهد فرمود. چنانکه در کتاب زکریا ۱۴: ۴ می فرماید: «و در آن روز پای های او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و بر من که نیزه زده اند خواهند نگریست.» در این موقع ملت یهود در یک روز تولد نو خواهد یافت چنانکه اشعیای نبی ۶۶: ۸ می فرماید:

«کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد. آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یک دفعه زاییده شود، زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید.» موقعی که مسیح خداوند پس از قیام و صعود، خود را به پولس حواری ظاهر ساخت، وی در اول قرن‌تین ۱۵: ۸ چنین می‌فرماید: «و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید.» با این گفتار پولس رسول می‌خواهد بگوید که وی قبل از وقت چون طفلی که بی‌موقع و زود به دنیا بیاید، تولد نو یافت و این تولد وی نمونه و کنایه از تولد نویی است که ملت یهود در رجعت ثانوی مسیح عیسی خواهند یافت. چنانکه او جلال خدا را دید و آواز او را شنید، همچنین با برگشتن مسیح عیسی و ظاهر شدن او بر کوه زیتون به ملت یهود که در اورشلیم جمع شده‌اند خواهد شد و همانطوری که بنی‌اسرائیل در موقع خروج از مصر خروج ۱۲: ۳۵ و ۳۶ دولت مصریان را غارت نموده و با خود بردند، همچنین در بازگشت ایشان به زمین موعود، دولت امت‌ها را همراه خود خواهند برد.

باری بنی‌اسرائیل در بازگشت خود به زمین موعود آنچه را خداوند به حضرت ابراهیم وعده فرمود متصرف و مالک خواهند شد. بخشش و عطیه شاهانه را که خداوند متعال به ابراهیم ارزانی فرمود طبق پیدایش ۱۵: ۱۸ می‌فرماید: «از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات خواهد بود.» طبق حزقیال ۴۸: ۱-۲۹ از زحمات؛ یعنی شمال شرقی دمشق تا قادش در جنوب خواهد بود. در این موقع هیکل خدا بنا خواهد شد و جلال خدا خواهد برگشت و ذبیحه‌ها تقدیم خواهد شد و سلطنت اسرائیل برقرار و امت‌های جهان محض خاطر طایفه یهود برکت خواهند یافت. چنانکه در زکریا ۸: ۲۰ می‌فرماید: «یهوه صبايوت چنین می‌فرماید بار دیگر واقع خواهد شد که قوم‌ها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته خواهند گفت بیایید برویم تا از خداوند مسألت نماییم و یهوه صبايوت را بطلبیم و من نیز خواهم آمد و قوم‌های بسیار و امت‌های عظیم خواهند آمد تا یهوه صبايوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسألت نمایند. یهوه صبايوت چنین می‌گوید در آن روزها زده متمسک خواهند شد و خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می‌آییم، زیرا شنیده‌ایم که خدا با شماست.» این شرح مختصری است از تاریخ گذشته، حال و آینده این ملت عجیب و بازگشت ایشان به زمین موعود و پس از اینکه قوم یهود در این سرزمین کاملاً مستقر گردید و آنچه که باید بعداً به وقوع پیوندد و دنباله نقشه خدا برای آتیه ایشان و جهان که چگونه خواهد بود، بحثی است جداگانه که در صورتی که فیض خدا شامل حال نگارنده گردد، در رساله‌ای جداگانه تقدیم خوانندگان گرامی خواهد شد.

خاتمه

در خاتمه متذکر می‌گردد که نگارنده نه از نژاد عرب و نه اسرائیلی می‌باشد، بلکه یک فرد ایرانی بی‌طرف و دوستدار عالم بشریت و بدون در نظر گرفتن رنگ نژاد و ملیت کلیه افراد عالم را مخلوق خدای تبارک و تعالی دانسته همه را برادران و خواهران خود می‌داند و آنچه در این رساله مختصر به رشته تحریر درآمده حقایقی است غیرقابل انکار که از کتاب‌های آسمانی اقتباس و جمع‌آوری گردیده و چیزی که محرک نگارنده در نوشتن آن گردیده آن است که هموعان ما اعراب و اسرائیل به حقایق امر پی برده از نقشه الهی بی‌اطلاع نمانند و به جای خصومت و دشمنی و نفاق و دوستی و برادری و صمیمیت را پیشه خود قرار داده با طرح و نقشه الهی مخالفت نورزند و مخارجات سنگینی را که در راه جنگ و جدال به مصرف می‌رسانند صرف آسایش و نیکبختی و بهداشت جامعه خود نمایند. چه که مخالفت با نقشه و پیشگویی‌های الهی کار هیچ فرد عاقل و خردمندی نمی‌باشد. مبارزه با آنچه که خالق متعال از هزاران سال قبل توسط انبیا و رسولان والامقام خود تعیین و مقرر فرموده جز ندامت، شکست و خجالت چیز دیگری به بار نخواهد آورد.